

هو العليم

اهمیت هم‌نشینی با اولیاء

و جایگاه رفاقت در مسیر سلوک

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

تفاوت هم نشینی با اهل خدا و اهل دنیا

من در زمان مرحوم آقا واقعاً حالت ایشان را و
سیمای ایشان را احساس می کردم که چطور وقتی که
وارد جمع دوستانشان می شدند مبتهج و بشاش
می شدند و انگار در یک فضای مقدّسی وارد شدند!
و این یک واقعیت است که - صرف نظر از آن
برداشتی که همراه با انسان در سیر و در راهش هست
- [وقتی] به سایر جاها نگاه می کنیم، به سایر
مجالس، به سایر حرف ها، به سایر کارها، به سایر
اموری که مردم ولو مردم متدیّن - حالا نمی گوییم

آدم‌های بی‌دین، خب آنها دیگر مسئله‌شان جای صحبت ندارد - همین متدین‌ها، همین نمازخوان‌ها، همین افراد این طرف و آن طرف، اصلاً می‌بینیم تفاوت از زمین تا آسمان است! نه اینکه در معیار بخواهد قرار بگیرد.

در طرز تفکرها، حرف و نقل‌ها، آنچه را که نُقل مجالس هست، الآن، قبل، بعد. مردم در چه فضاهایی سیر می‌کنند، مردم از چه می‌گویند، خواست مردم چیست؟! روز را به چه امیدی به شب می‌آورند، شب را به چه نیتی به روز می‌آورند که چه کنند؟! - خب داریم می‌بینیم دیگر، اینها چیزی نیست که بخواهیم از صندوق دریاوریم، مشخص است - و بعد نگاه می‌کنیم به این مکتب و به این مدرسه و اینکه چه به ما یاد دادند و چه گفتند و با روش خودشان موقعیت فعلی ما را روشن کردند، که الآن چه کنیم، [می‌بینیم فرق بسیار است].

حال بزرگان در مواجهه با اهل دنیا

اینکه من خدمت رفقا عرض می‌کنم که این کار را بکنید، این کار را بکنید، فلان کنید، اینها چیزهایی

نیست که من از پیش خودم بگویم. اینها مسائلی است که ما با لحظه لحظه مصاحبت و حیات با آن بزرگان به دست آوردیم؛ و الا از این قضایا کسی بخواهد وارد بشود چه ضرری به من می‌رسد، چه نفعی به من می‌رسد، چه فایده [ای برای من دارد؟] یا در مسائل دیگر [همینطور]. من می‌بینم [همان] قدم اولی که برداشته شده است، این قدم اوّل دوری از خداست. همان قدم اوّل که برداشته شده ابتعاد از رضای الهی و خسران است. وقتی که الآن ساعت دو و نیم روز شنبه هست، دیگر این وقت بر نمی‌گردد تمام شد؛ دو نیم شد دو سی و پنج، دو و سی و پنج شد دو و چهل تمام شد رفت؛ اینها چیزی نیست که بخواهد ما بازایی داشته باشد و برگردد.

حالا بزرگان خودشان را از غار حراء بیرون آوردند، در آنجایی که واقعاً به قول خواجه می‌فرماید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** ...
ما که آرزوی این را داریم که یک خوابی ببینیم و یک نسیمی بر ما بوزد، یک مکاشفه‌ای پیدا شود، یک [چیزی] از آن فضای روحانی گیرمان بیاید، در یک

مجلسی شرکت کنیم که از آن فیوضاتی که به واسطه ملائکه در آن مجلس است و نازل می شود بهره ببریم نفسی تازه کنیم، هوایی تازه کنیم؛ حالا پیغمبر می فرماید این چیزهایی که شما می گوید، ما آن بالا بالا بالاهایش را آن ملائکه مقرب، آن رؤسای اینها که جبرائیل و میکائیل و ... باشند، من از نفس آنها دل گیر می شوم! آن وقت ببینید این خواجه به کجا رسیده که هم چنین مطالبی را مطرح می کند، می گوید: من یک معیت و اتّحادی با ذات محبوب پیدا کردم که تمام این مظاهر را مُبَعَد می دانم، از اینکه بخواهم به محبوبم اتّصال [داشته باشم]. همین که می خواهم به او توجه کنم [این مظاهر مرا دور می کنند]. اینها مظاهر محبوب من است. من الآن با محبوب خودم نشستم حرف می زنم. اینها مظاهرند، جبرائیل مظهر است، میکائیل مظهر است، اِسرافیل مظهر است، اینها همه مظاهرند. این چیزهایی که اصلاً دست ما به اینها نمی رسد. بعد آن وقت همین می آید و می فرماید که

... *** قال و مقال عالمی می کشم از برای تو.^۱

من که در غار حراء آن طوری هستم، اصلاً
نمی خواهم رنگ مکه را ببینم، نمی خواهم رنگ
افرادی که در آنجا هستند و مردم و بت پرست ها و بیا
و برو و اینها [را ببینم]، برای خودم هستم، نه آزارم
به کسی می رسد، نه کسی دیگر به من کاری دارد،
[من همه اینها را برای تو تحمل می کنم]. چون تا
وقتی که در غار حراء هستیم کسی به ما کاری ندارد.
همه گرفتاری ها از وقتی شروع می شود که بخواهیم
این کوه حراء را رها کنیم و در دل مردم بیاییم؛ از
آنجا گرفتاری شروع می شود. و الاً تا وقتی در غار
حراء هستیم [مردم می گویند:] ولش کنید، حالا هر
چه هم شده دیگر [ولش کنید]. بالأخره - نعوذ
بالله - یک مشکلی پیدا کرده یا چیزی شده که در آن
غار رفته است، به کسی هم کاری ندارد.

مأموریت پیامبران، ائمه و اولیاء الهی در

هدایت انسانها

بعد همین [پیامبر] مأموریت پیدا می کند که سیر

^۱. دیوان حافظ، غزل ۴۱۱.

خودت در اینجا متوقف است، باید بقیّه‌اش را هم
ادامه بدهی. آمدن پیغمبر در میان مکه و اینها، این
[ادامه] سیر پیغمبر است. پیغمبر مظهر اتمّ است و
تجلیّ اعظم است و در این تجلیّ باید بیاید و همه را
حرکت بدهد. با غار حراء که نمی‌شود حرکت داد.
باید بلند شود بیاید شریعت بیاورد، دین بیاورد،
تکالیف بیاورد، یکی یکی دست افراد را بگیرد.
جنگ راه بیندازد. [بگوید:] با شمشیر باید شما را
بکشم و ببرم و نگذارم خام بمیرید و بدبخت بمیرید،
و بیچاره بمیرید و مانند گوسفند و چهارپایان چند
روزی در این دنیا به آب و علف مشغول و بعد هم
سرتان را ببرند و ذبح کنند و یا خودتان بمیرید! اینکه
زندگی حیوانی شد، می‌خواهم شما را از زندگی
حیوانی در بیاورم. و این، هم برای سیر خودش
[است] و هم برای این مخلوقاتی که همه ملائکه
زحمت کشیدند خدا تجلی کرده یکی یکی این افراد
را به وجود آورده است. [اینطور نمی‌شود که] اینها
همین‌طوری به همین راحتی بیایند و بروند. یکی
سی سال عمر کند، یکی چهل سال، یکی پنجاه سال،

یکی شصت سال، هفتاد، هشتاد سال - دیگر آخرش هشتاد - بعد همین طوری بروی. ما الآن هشتاد ساله‌ها را هم می‌بینیم، نود ساله‌ها را هم می‌بینیم، چه عمامه به سر چه بدون عمامه، می‌بینیم؛ قیافه‌هایشان را می‌بینیم، طرز صحبت کردن‌هایشان را می‌بینیم، با بیست ساله تفاوتی ندارد! یعنی هفتاد سال از آن وقتی که از بیست سالگی ات گذشته چه شدی؟ خوب آقا با بیست سالگی ات که فرقی نکردی؟! چون در راه نیستی.

حالا این بزرگان آمدند و خودشان را از غار بیرون آوردند. در میان افراد، در میان اشخاص آمدند، چند تا رفیق اختیار کردند این، آن، به قول مرحوم آقا به من می‌فرمودند:

«ثمره این مدتی که ما در طهران بودیم همین چند تا جوانی بود که در این مسجد قائم پیدا کردیم؛ این ثمره ما بود»

خب، ایشان هم می‌توانستند مثل بقیه بروند و حالا هر [چه که پیش آمد و اهمیتی به مسئله ندهند]. اما نه، آمدند خودشان را به مسجد و به صحبت و به تبلیغ و به جلسه محدود کردند. جلسه شب سه شنبه

گذاشتند، شب‌ها در مسجد قائم حدیث قدسی یا عیسی یا عیسی^۱ را توضیح می‌دادند.^۲ برای دوستان خصوصی خودشان جلسه عصر جمعه گذاشتند. یک قدری عمومی برای افراد، به شکل عمومی‌تر، جلسه صبح جمعه گذاشتند و در تمام این صحبت‌ها و در تمام این ساعات فقط هدفشان این بود که آن چیزی را که رسول خدا فرموده بگویند، نه کم نه زیاد. کم و زیاد نکنند، از خودشان اضافه نکنند، مصلحتی حرف نزنند. ائمه چه فرمودند، همان را برای مردم بگویند.

حالا هر کسی پذیرفت خوشا به حالش، خوشا به سعادتش، پذیرفت و گرفت و رفت و خب نتیجه‌اش را هم خودش می‌گیرد. و هر کسی سی درصد پذیرفت به همان اندازه سی درصد خوشا به حالش، یکی چهل درصد پذیرفت. و بر حسب اختلاف آن ظروف و میزان تهیو و آمادگی افراد، اشخاص متفاوت هستند و فرق می‌کنند.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۳۱ - ۱۴۱.

۲. رجوع شود به مبانی اخلاق در آیات و روایات، ص ۱۵۹ - ۲۲۵.

فلهذا وقتی که بنده عرض می‌کنم که طبق فرمایش آقای دکتر که می‌گویند: «واقعاً اینجا [از سایر جاهای دیگر] متفاوت است.» هم نظر ایشان این است و هم نظر رفقا و همه این را می‌دانند که مسئله هیچ ارتباطی به بنده ندارد. ما فقط در اینجا به عنوان یک واسطه‌ای که منتسب به آن بزرگ هستیم [صحبت می‌کنیم.] این را نمی‌شود انکار کرد. هر کسی من را این طرف و آن طرف می‌بیند می‌گوید: «شما آقازاده آقای علامه هستید؟» می‌گوییم: «مایه شرمندگی ایشان است.» فقط همین صرف انتساب است و رفقا هم به همین انتساب دل خوش کردند. ما می‌گوییم: «خیلی ممنون و متشکر. و از این حسن ظن هم سوء استفاده می‌کنیم و بارمان را روی رفقا می‌اندازیم و آن تنبلی خودمان را با همت رفقا جبران کنیم إن شاء الله.»

جایگاه رفاقت در مسیر سلوک

رفیق همین است که یک روزی بیاید دست آدم را بگیرد. دست آدم را بگیرد و بار انسان را بکشد و خلاصه آدم رفیق را برای همین می‌خواهد، که آن هم به قول مرحوم آقا: «درویش تنها تنها نمی‌خورد.»

وقتی یک چیزی نصیبت شد، رفیقِ خودش را هم کنار خودش می‌نشاند، و به قول ایشان: «تنها تنهایی شرط رفاقت نیست، شرط درویشی نیست.» چون درویش [مطالب را] از خودش نمی‌بیند، از جای دیگر می‌بیند، [وقتی اینطور است] دیگر تنهایی برای چه؟!

و این مسئله رفاقت مسئله‌ای نیست که [مربوط به حضور شخص خاصی باشد]. یعنی اصلاً ارتباطی به بنده ندارد. این یک جریانی است، یک جمعی است یک محفلی است که - بدون رودرباستی و بدون هیچ تواضع - جای دیگر نیست و این قضیه را باید قدر بدانیم و نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشیم. در این جریان هرچه بیشتر گرمی ایجاد کنیم، انس را بیشتر کنیم، هر کاری که از دستان بریاید برای اینکه بتوانیم این محفل را یعنی جمع رفاقت [را حفظ کنیم، انجام بدهیم]. حالا فرقی نمی‌کند اهواز باشد، شیراز باشد، تبریز باشد، قزوین باشد، طهران باشد، اصفهان باشد هر جا می‌خواهد باشد، همه یکی است چون فقط شهر فرق می‌کند و مکان

متفاوت است و الاً اصل و ربط یکی است.

من در همین سفر اخیری که عتبات مشرف بودم. وقتی که می‌نشستم در عتاب مقدّسه واقعاً می‌دیدم اصلاً خودم را از این جمع رفقا نمی‌توانم جدا بینم و جدا حس بکنم، [تا] اینکه خب بخواهم دعا بکنم. می‌دیدم که خود همین جمع، جمع این رفاقت، خودشان هستند حضور دارند، و جدایی معنا ندارد که انسان بخواهد خودش دعا کند. شخصی برای کسی بخواهد دعا کند، برای فردی بخواهد دعا بکند [باید از او جدا باشد]. و هر چه به این مطلب بهتر رسیدگی بشود نفعش بیشتر به خود انسان می‌رسد، و خود انسان بهره می‌برد.

تأکید علامه طهرانی بر ایجاد انسجام و ابتهاج

در جمع رفقا

هیچ عملی ولو به اندازه ذره سوزنی از دیدگاه عالم امر و عالم خلق پنهان نیست. هر کاری، هر فکری، هر خیالی، هر خاطره‌ای، همه اینها ثبت است همه اینها ضبط است و هر کسی هر کاری انجام بدهد نفعش را خودش برده است. پس ما هم همان راه و روشی را در پیش بگیریم که خود مرحوم آقا به

رفقایشان توصیه می‌فرمودند به اینکه: «هرچه بیشتر کاری که موجب انسجام و موجب به هم پیوستگی و گرمی و خوشی و راحتی و انبساط و ابتهاج این جمع هست، انسان باید آن را انجام بدهد.»

و یک وقت تصور نشود که مسئله سلوک یک مسئله شخصی است و هر کسی بخواهد دنبال کار خودش و دنبال کسب خودش برود و بعد هم شب بیاید در منزل و بالأخره با زن و بچه و حالا ذکری و فلانی و دستوری [انجام بدهد و تمام بشود!] نه! این بخشی از سیر و راه انسان هست، مسائل مهم‌تر، در فضای رفاقت و در این اجتماع و در این موقعیت است که شکل می‌گیرد.

إن شاء الله که خداوند به همه ما توفیق بدهد برای اینکه هرچه بیشتر بتوانیم به مبانی و به دستورات و به آنچه را که بزرگان فرمودند و خودشان رفتند و تجربه کردند و بعد هم به ما می‌گویند: «بفرماید» [عمل کنیم] إن شاء الله. و بعد هم می‌گویند و می‌روند، خدا حافظ. [می‌گویند:] «آمدیم و گفتیم و در اختیارتان گذاشتیم.» و دیگر خدا هم همه را نگه

نمی‌دارد، و رسالتشان را ادا می‌کنند و می‌روند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ